

نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۶ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و ماخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانه ما بدهد)

پیروزی و شکستهای ساسانیان



ساسانیان خاندان ش در سالهای ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی بودند. شاهنشاهان ساسانی بر بخش بزرگی از غرب قاره آسیا چیرگی یافتند. پایتخت ساسانیان شهر تیسفون در نزدیکی بغداد در عراق امروزی بود. در آن زمان بغداد نام منطقه کوچکی در نزدیکی تیسفون بود. تیسفون در سال ۶۵۱ به دست عربها تسخیر شد و به تاراج رفت. نام عربی تیسفون «مدائن» است. نام تیسفون به سریانی «ماحوزه» بود. نام «ساسانیان» از «ساسان» میآید که آن هم نام پدر بزرگ اردشیر پاپکان (پاپک = بابک = نام پدر اردشیر) پایهگذار خاندان ساسانیان است. ساسانیان رفته رفته ناتوان شدند و دستگاه مذهبی زرتشتی در کار پادشاهی و کشورداری نفوذ بسیاری نمود تا جایی که در سده پنجم میلادی دیگر کنترل کشور و دربار بیشتر با موبدان بود تا شاهان. شاهنشاهی ساسانیان با تاختن عرب ها و ورود اسلام نابود شد، اگر چه فرزندان و خویشان ساسانیان سال ها به نبرد در برابر عرب های مسلمان پرداختند تا بلکه پادشاهی از دست رفته خود را باز یابند. بازمانده خاندان ساسانی نیز به کشور چین پناه بردند.

ساسانیان و رقیبانشان: دولت بیزانس که در بخش شرقی تصرف های خود، با دولتی توانمند مانند ساسانیان سروکار داشت و آن را نیرومندترین دشمن خود می دانست، گرفتاری های زیادی هم در غرب و هم در شمال تصرف های خود، به خصوص در اروپا داشت. این گرفتاری ها، مانع از آن می شد که بیزانس همه نگاه خود را صرف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب، دستگاه ساسانی، مانند دستگاه اشکانی، توانسته بود پایتخت خود (تیسفون) را، در کنار رود دجله قرار دهد و از نزدیک بودن پایتخت اش به مرزهای دشمن، بیمی نداشته باشد. دولت ساسانی هم در شرق، و هم در شمال مرزهای خود، گرفتاری های زیاد داشت که گاهی به میزان خطرناک و تهدید کننده ای می رسید. بدین گونه سیاست خارجی دستگاه ساسانی، یکسره در رابطه با شرق و غرب خلاصه می شد.

این دستگاه، فرهنگی پر بار در زمینه سیاست و کشورداری، اخلاق، رابطه های سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد، که پس از نابودی و ویرانی سیاسی اش، اثرهای خود را در نسل های پسین و فرهنگ دیگر همسایگان، به روشنی نشان داد. با اینکه دشمنان شناخته شده دستگاه ساسانی، دولت پیشرفته بیزانس و دولت های نیمه پیشرفته شمال و شرق کشور بودند، شکست این دستگاه، نه از سوی این

دشمنان، بلکه از دو سوی پیش‌بینی نشده بود. نخست، فروپاشی از درون، و پس از آن، از دولتی بود که با آنکه همه توان جنگی‌اش قوم‌های بیابان گرد بودند، ولی بنیه سیاسی و اجتماعی‌اش برپایه بینش دینی-فکری نیرومندی بود که دولت‌ها و دشمنان دیگر ساسانی، ازش بی‌بهره بودند. دستگاه اسلامی که در آغاز سده هفتم میلادی در شهر مدینه برپا شده بود، از جهت روحی و معنوی چنان نیرومند شده بود که تأثیر فرهنگی‌اش بر کشورهای همسایه، همانند چیرگی دیگر قوم‌های بادیه نشین و صحرانورد، گذرا نبود. این تأثیر فرهنگی چنان عمیق بود که با همه گسستگی و سستی سیاسی و جنگی اعراب، پس از دو قرن چیرگی، اثرهایش هنوز ماندگار است.

گاهشمار شاهنشاهان ساسانی

تاریخ بر پایه سالنمای میلادی

اردشیر اول (اردشیر بابکان) (پیرامون ۲۴۳-۲۲۴)

شاپور اول (پیرامون ۲۷۲-۳/۲۴۲)

هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳)

بهرام اول (۲۷۳-۲۷۴)

بهرام دوم (۲۷۴-۲۷۶)

بهرام سوم (۲۹۳)

نرسی (۲۹۳-۳۰۲)

هرمز دوم (۳۰۲-۳۱۰)

آذر نرسی (۳۱۰)

ملکه ایفرا مادر شاپور ۲ (۳۱۰)

شاپور دوم (ذوالاکتاف) (۳۱۰-۳۷۹)

اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳)

شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸)

بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹)

یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۱)

بهرام پنجم (بهرام گور) (۴۲۱-۴۳۹)

یزدگرد دوم (۴۳۹-۴۵۷)

هرمز سوم (۴۵۷-۴۵۹)

پیروز اول (۴۵۸-۴۸۴)

بلاش (۴۸۴-۴۸۸)

قباد اول (۴۸۸-۴۹۷)

جاماسب (۴۹۷-۴۹۹)

قباد یکم (۴۹۹-۵۳۱) (پادشاهی دوباره)

خسرو یکم (خسرو انوشیروان) (۵۳۱-۵۷۹)

هرمز چهارم (ترک‌زاد) (۵۷۹-۵۹۰)

بهرام ششم (۵۹۰-۵۹۱)

خسرو دوم (خسرو پرویز) (۵۹۱-۶۲۸)

قباد دوم (شیرویه) (۶۲۸)

اردشیر سوم (۶۲۸-۶۳۰)

شهربراز (۶۳۰)

خسرو سوم (۶۳۰)

جوانشیر (۶۳۰)

پوران‌دخت (۶۳۰-۶۳۱)

گشناسب بنده (۶۳۱)

آزرمی دخت (۶۳۱)

هرمز پنجم (۶۳۱)

خسرو چهارم (۶۳۱)

پیروز دوم (۶۳۱)

خسرو پنجم (۶۳۱)

یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲)

تازش و پیروزی تازیان (۶۵۱)

ساسانیان در تاریخ کلاسیک و منابع بومی

پادشاهان ساسانی در شاهنامه از قرار زیرند:

۱. اردشیر بابکان، ۲. شاپور پسر اردشیر، ۳. اورمزد شاپور، ۴. بهرام اورمزد، ۵. بهرام بهرام، ۶. بهرام بهرامیان، ۷. نرسی بهرام، ۸. اورمزد نرسی، ۹. شاپور ذوالاکتاف، ۱۰. اردشیر نکوکار، ۱۱. شاپور پسر شاپور، ۱۲. بهرام شاپور، ۱۳. یزدگرد شاپور، ۱۴. بهرام گور، ۱۵. یزدگرد پسر بهرام گور، ۱۶. هرمز، ۱۷. پیروز یزدگرد، ۱۸. بلاش پیروز، ۱۹. قباد، ۲۰. نوشین روان، ۲۱. هرمزد، ۲۲. خسرو پرویز، ۲۳. شیرویه، ۲۴. اردشیر شیروی، ۲۵. فرآیین (گراز)، ۲۶. پوران دخت، ۲۷. آرم دخت، ۲۸. فرخ زاد، ۲۹. یزدگرد.

اردشیر بابکان «اردشیر اول» {۲۲۶ تا ۲۴۰ میلادی} در زمان پادشاهی اردوان پنجم، اردشیر به پادشاهی کوچی رسید. او مایل بود شاه کلّ ایران باشد بنابراین شورش کرد و اردوان را به سختی شکست داد و اشک بیست و نهم در صحنه نبرد کشته شد «۲۲۴ میلادی». بدین ترتیب سلطنت در کف اردشیر بابکان قرار گرفت. ۲- جنگ اردشیر با دولت روم اردشیر بابکان به تلافی شکست هایی که اشکانیان در اواخر حکومتشان از رومیان می‌خوردند به روم لشکر کشید {در این زمان تراژان امپراتور روم بود} او رومیان را شکست داد و نصیبین، حران و ارمنستان را تصرف کرد. به طور کلی کارهای اردشیر در جدول زیر خلاصه می‌شود...

۱- تقسیم مردم به طبقات مختلف و تأیید حداقل معیشت و امکانات.

۲- احیای سپاه جاویدان مانند هخامنشیان.

۳- توجه ویژه به امنیت عمومی توسط مامورانی که از مرکز به نقاط مختلف فرستاده می‌شدند.

۴- تصرف هند تا پنجاب.

شاپور اول {۲۴۰ تا ۲۷۲ میلادی}

شاپور اول پسر اردشیر بابکان در آغاز سلطنت با طغیان حران و ارمنستان مواجه شد او به راحتی شورش ارمنستان را خواباند اما مردم حران چنان مقاومتی از خود نشان دادند که سرکوب آن غیر ممکن می‌نمود. سر انجام با خیانت شاهزاده حران دروازه باز و شاپور همه را از جمله شاهزاده را می‌کشد. او پس از فتح حران شهرهای کرمان، خوزستان، عمان، مکران، غرب، خراسان و توران را فتح کند. نخستین جنگ شاپور با رومیان {از ۲۴۱ تا ۲۴۴ میلادی} شاپور پس از فتوحات خود متوجه روم شد و نبردی با آن دولت کرد در نبرد اول پس از تصرف انطاکیه و نصیبین از گردین شکست خورد و نصیبین از دست او رفت. گردین توسط سردارانش کشته شد و پس از او فیلیپ عرب به پادشاهی رسید. او مصالحه‌ای امضا کرد که در آن بین النهرین و ارمنستان بازگردانده شود. دومین جنگ شاپور با رومیان {از ۲۴۴ تا ۲۷۲ میلادی} شاپور مانند جنگ اول خود از فرات گذشت و نواحی اطراف آن را تصرف کرد و وقتی نیروهای رومی به نزدیکی اردوهای ساسانی رسیدند آنان را در چنان تنگنایی قرار داد که «والرین» امپراتور روم و بسیاری از سپاهیان اسیر شدند او از اسیران جنگی برای ساختن پل و پلچک استفاده کرد.

او پس از شکست رومیان شهرهای آسیای صغیر، کاپادوکیه را کاملاً فتح و از پلمیر شکست خورد. وی به سال ۲۷۲ میلادی درگذشت. شاپور دوم {از ۳۱۱ تا ۳۷۹ میلادی} شاپور چشم به جهان نگشوده پادشاه بود و چون ۱۶ ساله شد زمام کشور را به دست گرفت. برخی از مورخان به او لقب کبیر را داده‌اند. اگر انوشیروان در این سلسله نبود مسلماً او نقطه اوج قدرت ساسانیان بود. شاپور در ابتدا از قدرت درباریان کاست {که از زمان کودکی او اختیارات بسیاری داشتند} و از مرزهای عرب نشین دفاع کرد. تصرف بحرین، در زمان او اتفاق افتاد. ظاهراً شاپور در طی جنگ با اعراب کتف هایشان را سوراخ می‌کرد از این رو او را «ذوالاکتاف» می‌خواندند. با مرگ قسطنطین و تیرداد امپراتوران روم و ارمنستان در سال‌های ۳۳۷ و ۳۱۴ میلادی شاپور بر سر ارمنستان با روم جنگید. بدین ترتیب ارمنستان دوباره دست آنان افتاد. پس از این کار او اعراب و بت پرستان «آن‌ها از کشور ارمنستان بودند» را تحریک به حمله به روم کرد، آن‌ها موقتاً شکست خوردند. شاپور به روم حمله و

نصیبین را محاصره کرد ولی از عهده شان بر نیامد با این حال سپاه روم را در دشت شکست داده بود و در این زمان با ارمنستان پیمان دوستی بست {۳۴۱ میلادی}. شاپور در سال ۳۴۲ میلادی بر بین النهرین حمله برد و در سنجار کنونی با سپاه کنستانتینوس رو در رو شد. رومیان در این نبرد شکستی فاحش یافته و قتل عام شدند. به او در زمانی که پیروزی بر نصیبین را نزدیک می‌دید خبر رسید که کوشانیان کوچک و هیاطله خیون‌ها بر مرزهای شرقی حمله بردند او مدت ۷ سال با آنان جنگید تا توانست بر آنان پیروز شود {۳۵۷-۳۵۰} شرح صلحنامه با روم (۳۵۶ میلادی)

موسونیانوس فرمانده رومی در خوست صلح کرد. شاپور اول برای او چنین نوشت: "شاپور، شاه شاهان، برادر مهر و ماه و همتای ستارگان به برادر خود کنستانتیوس سلام می‌رساند و خوش وقت است از این که امپراتور در اثر کسب تجربه به راه راست باز گشته‌است. نیاکان من قلمرو خود را تا رود استریمونو حدود مقدونیه گسترش داده بودند. من در جلال و عظمت و فضیلت بر همه نیاکانم برتری داشتم و وظیفه خود می‌دانم که ارمنستان و بین النهرین را که به حيله و تزویر از نیاکانم به در کردند، باز ستانم. این سرزمین‌های کوچک را که تنها موجب نفاق و خونریزی است، به من باز پس دهید؛ و به شما می‌گویم که اگر سفیر من بدون پاسخ مثبت باز گردد، پس از انقضای زمستان با تمام نیروی خویش به جنگ شما خواهم آمد." امپراتور روم «کنستانتیوس گشاینده دریاها و خشکی‌ها و خداوند فر و شکوه جاودانی» در پاسخ به «برادرش شاپور» می‌نویسد: «اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله رجحان می‌نهند از بیم و ترس نیست، بلکه از راه مداراست. گر چه رومیان گاهی پیروز نشده‌اند، ولی هرگز نتیجه قطعی جنگ به زیان آنان نبوده‌است.»

امپراتور روم با این پاسخ سبکسرانه نتوانست از وقوع جنگ جلوگیری کند و شاپور دوم تمام سرزمین‌های ذکر شده در نامه را تسخیر کرد و روم را به سختی شکست داد و پادشاه روم سزای پاسخ بیخردانه خود را یافت.

شاپور دوم بر ارمنستان تاخت و سرزمین‌های بسیاری تصرف کرد. اما سرانجام شکست خورد. او قانونی وضع کرد که دیگر مسیحیت ممنوع باشد. اگر بعضی خشم‌هایش را نادیده بگیریم او پادشاهی قدرتمند و با اراده بوده‌است. وی در سال ۳۷۹ میلادی در گذشت. اردشیر دوم {۳۷۹ تا ۳۸۲ میلادی} پس از در گذشت شاپور اول برادر خانش به پادشاهی رسید. وی فردی ضعیف النفس، بی اراده و در عین حال بسیار رعیت پرور، خوش دل، و پاک نیت بود.

بر روی سکه‌های به جا مانده از او کلمه نیکوکار (گرب کرتار) مشاهده می‌شود. او در دوران حکومت خود مسیحیان سرزمینی که قبلاً بر آن حکومت می‌کرد (ادیان) را آزار بسیار می‌داد. به نوشته برخی مورخان وی برادر بزرگ شاپور کبیر بوده‌است. اردشیر دوم پس از ۴ سال سلطنت بی فایده به وسیله بزرگان کشور از مقام خویش خلع گردید.

مانی: مانی «پیامبر» (۲۱۵ تا ۲۷۶ میلادی)

در دوران سلطنت شاپور مانی ادعای پیامبری و مذهبی تازه آورد که از اختلاط سایر ادیان و مذاهب فراهم ساخته شده و در شرق و غرب دنیای آنروز گسترش یافت. مانی بزرگ زاده‌ای از اشکانیان بود پدرش فاتک بود. وی در سال ۲۱۵ در یکی از روستاهای نزدیک باب‌ل به دنیا آمد. وی در کودکی به کسب دانش و فلسفه پرداخت و سپس ادیان زرتشتی، عیسوی، بودایی و یونانی را مورد مطالعه قرار داد و در بیست و چهار سالگی ادعای پیامبری کرد و سپس به وسیله «پیروز» برادر شاپور اول که دین او را پذیرفته بود به دربار راه یافت و کتاب خود «شاپورگان» را به شاپور تقدیم داشت. شاپور دین مانی را پذیرفت و مانی را در ترویج آن دین آزاد گذاشت، مانی به هندوستان و چین سفر و دوباره بازگشت، در دوران پادشاهی بهرام اول مؤبدان زرتشتی از پیشرفت دین مانی بیمناک شده شاه را بر آن داشتند که بین آن‌ها و مانی مناظره‌ای ترتیب دهند، مانی در این مذاکره شکست خورده به دستور بهرام به زندان افکنده می‌شود و زیر شکنجه جان می‌دهد و یا به روایتی دیگر زنده زنده پوست کنده و پوستش را از گاه انباشته و بالای دروازه گندی شاپور آویزان می‌شود و از آن هنگام آن دروازه باب مانی خوانده می‌شود. (۲۷۶ میلادی)

سکه های ساسانی: سکه های ساسانی از طلا و نقره و مس بود. سکه های نقره را زوزن می گفتند. تاریخ سکه ها مشخص سالهای سلطنت ساسانی است. خط و زبان سکه ها، پهلوی ساسانی می باشد.

خلافت و نبردهای هارون الرشید



هارون الرشید - خلیفه عباسی ۱۷۰ - ۱۹۳ ق / ۷۸۶ - ۸۰۹ م

ابوجعفر هارون بن مهدی ملقب به رشید، پس از هادی که توسط مادر هارون خیزران مسموم شد، عهده دار خلافت گردید و در سن ۲۷ سالگی میراث سنگینی بر دوش او افتاد. تدبیرهای ظالمانه و وحشت‌انگیز هادی چنان نبود که مسأله شیعیان را حل کند. تمام ایالت‌های ایران در حالتی کاملاً هیجانی و آماده شورش قرار داشتند. مغرب پیوسته متزلزل بود و بیزانسیان مرزهای شمالی را تهدید می‌کردند. گرچه در این نواحی اوضاع اقتصادی در حال پیشرفت بود، اما افکار و عقاید متضاد به تصادم با یکدیگر آغاز کرده بود.

هارون که در رسیدن به خلافت و شاید در محفوظ ماندن جانش، به دبیر و مربی خویش یحیی پسر خالد بن برمک و ام‌دار بود، تدبیر امور کشور را به او سپرد. با وزارت یحیی، دوره‌ای آغاز شد که در تاریخ به نام دوران فرمانروایی برمکیان معروف است. یحیی و دو پسرش مدت هفده سال بی رحمانه صاحب قدرت بودند تا این که ناگهانی دچار بدبختی شدند. این حادثه چنان مایه شگفتی معاصران و وقایع‌نگاران شد که در آثار خود پیش از آن که به شرح مسایل اساسی آن زمان پردازند، از جزئیات این داستان غم‌انگیز یاد کرده‌اند.

بسیاری از مورخان در قدرت و دامنه نفوذ برمکیان در دستگاه خلافت غلو کرده‌اند. بر خلاف تصور این دسته از وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان - که از یحیی و دو پسرش به عنوان «وزیر» یاد کرده‌اند - تنها یحیی صاحب این عنوان بود. به زودی در نتیجه عدم توافق درباره مسایل اساسی، رابطه برمکیان با دستگاه خلافت تیره شد.

فضل، پسر یحیی دو بار مورد غضب خلیفه قرار گرفت و مطرود شد. بار دوم به این جهت بود که نسبت به مدعیان علوی نظر مساعد داشت و خود یحیی متهم به آن بود که به شورشیان احتمالی مدد می‌رساند.

این وقایع از آن گونه حوادث نیست که بتوان گفت ناگهانی حادث شده باشد؛ بلکه نتیجه معارضات طولانی‌ای بود که نه تنها رنگ سیاسی، بلکه رنگ دینی هم داشته است. به احتمال قوی برمکیان در صدد برآمده بودند که احوال مردم هموطن خود را در ایالت‌های ایران بهبود بخشند و شاید هم می‌خواستند میان عباسیان و علویان سازش برقرار کنند. اقدام دیگر برمکیان توجه ایشان به نهضت‌های فلسفی گوناگونی بود که در آن زمان شکوفا شده و بحث و مناظره در موضوعات مختلف کلامی، فلسفی و سیاسی را آزادانه تشویق می‌کردند.

از سوی دیگر، خلیفه، بنابر طبع خود و همچنین با قدرت فراوانی که داشت، نسبت به وزیران غیر عرب خود بدگمان بود. چون با مردمان متعصب در دین در زمان خود روابط نزدیک داشت و چنان که گفته‌اند، خود از مسایل دینی آگاه بود، تصور نمی‌کرد که حکومتی که او نماینده‌اش بود، جز با اعمال قدرت بر ضد رقیبان احتمالی و تمسک کامل به معتقدات کلامی سنتی، بتواند استوار بماند. علاوه بر این، هارون به امر خلافت خود جدی‌تر از آن نظر می‌کرد که برخی مورخان نقل کرده

اند، مرتب به زیارت خانه خدا می‌رفت و فقیهان را نیز همراه خود می‌برد، و یا این که به جهاد بر ضد بیزانسیان می‌پرداخت که در زمان او دچار شکست‌های سخت شده بودند.

در زمان او بود که نواحی مرزی عواصم سوریه، از دستگاه اداری ایالتی جدا شد و سازمانی خودمختار پیدا کرد و در ضمن پایگاه‌های مستحکم شده «رباط» در نقاط مختلف و در امتداد کرانه مدیترانه ساخته شد. اختلاف عقیده‌ای که بین خلیفه و وزیرانش وجود داشت، به زودی سر باز کرد. هارون الرشید سرانجام مصمم شد که خود را از قید جمع‌کنندگی از افراد وابسته، هوا خواه و وفادار که به مدت پانزده سال بر سر قدرت بوده و گرد او جمع شده بودند رها کند.

آنچه که حقیقتاً در مورد مغضوب شدن آنان در محرم ۱۸۷ ق / ژانویه ۸۰۳ م، هنوز مبهم باقی مانده، به دلیل عمل بی‌رحمانه‌ای است که در حق جعفر پسر دوم یحیی صورت گرفت. این شخص که بر خلاف برادرش از دوستان صمیمی و ندیمان خلیفه شده بود، بی‌رحمانه به قتل رسید، در حالی که یحیی و فضل زندانی شدند و بعدها در زندان درگذشتند.

هارون، پس از برمکیان، قدرت را به فضل بن ربیع پسر حاجب منصور سپرد، ولی اختیاراتی که او داشت بسیار کمتر از اختیارات برمکیان بود. حوادثی که برای این وزیران مشهور اتفاق افتاد، وسعت دامنه و ضعف قدرت خلیفه را در آن زمان آشکار ساخت. چون خود شایستگی آن نداشت که بدون یاری مدیرانی آزموده در امور کشور داری بر کشور حکومت کند. از سوی دیگر این افراد ناگزیر از طبقه موالی بودند که همه دبیران دیوانی از میان ایشان انتخاب می‌شدند و خلیفه تنها با نشان دادن عکس‌العمل‌ها و تدابیر وحشیانه‌ای که ناچار به دست خدمت‌گزاران صدیق و وفادار او صورت می‌گرفت، می‌توانست آزادی عمل خود را حفظ کند. به همین جهت است که در میان چاکران و وابستگان به دربار آن زمان، گروهی از غلامان ترک آزاد شده بودند که گرد هم آمده و تنها شایستگی آنان وفاداریشان نسبت به شخص خلیفه و اطاعت کورکورانه از اوامر او بوده است. هارون الرشید در دوران سلطنت خود با تأیید و یا عدم تأیید برمکیان، تدبیرهایی اتخاذ کرد که نمایانگر طرز فکر او بود از آن جمله که علویان مورد شکنجه قرار گرفتند. یحیی بن عبدالله، برادر محمد نفس‌زکیه که موفق شده بود به رهبری گروهی از یاران خود در طبرستان مستقر شود، عاقبت ناگزیر شد که امان نامه خلیفه را بپذیرد؛ سرانجام او را به بغداد آوردند و علی‌رغم وعده تأمین که خلیفه به او داده بود، در زندانش افکند که چندی بعد نیز در همانجا درگذشت.

معتزلیان که ظاهراً اصول عقاید ایشان در آن زمان رواج پیدا کرده بود، و از آن جهت که این عقاید مخالف با معتقدات سنتی به شمار می‌رفت نمی‌توانستند آشکارا به بیان و تعلیم اصول خود بپردازند. در این جریان‌ها حتی با مسیحیان نیز به سختی رفتار می‌شد، زیرا خلیفه خواستار آن بود که بعضی از الزام‌ها و ممنوعیت‌هایی را که پیشتر در حق ایشان جاری بود و به تدریج از میان رفته بود، بار دیگر برقرار کند. در اواخر سلطنت هارون، در برخی از ولایات شورش‌هایی بروز کرد. از جمله در خراسان که فرماندار انتصابی از طرف خلیفه، ستم زیادی بر مردمان آن دیار روا می‌داشت، تا حدی که خلیفه خود برای آرام کردن اوضاع و فرو نشانیدن شورش، در رأس سپاهی روانه خراسان شد. حین این لشکرکشی خلیفه بیمار شد و در جمادی الثانی ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م، در شهر توس درگذشت که در همان جا نیز به خاک سپرده شد. اما خراسان تنها جایی نبود که برای دستگاه خلافت مایه دردسر شده بود. چندی پیش از آن در سوریه نیز آشوبی بر پا شد که خلیفه، جعفر را برای برقرار کردن نظم به آنجا گسیل داشت؛ کینه توزی‌های قبیله‌ای اجدادی از نو زنده شد و پیوسته بیم آن می‌رفت که نهضت ضد عباسی در شام بر پا شود. فرماندار مصر نیز که هوای خود مختاری در سر داشت، لازم بود تا فرا خوانده شود، که این عمل همچنان با دشواری همراه بود.

بالاخره مغرب دور دست به کلی از امپراتوری عباسی جدا شد. ادریس حسنی، که از قتل عام فحّ گریخته بود، در آفریقا مستقر شد و در سال ۱۷۲ ق / ۷۸۸ م مملکت ادریسی را تأسیس کرد که پایتخت آن نزدیک محل شهر رومی قدیمی وُلوبیلیس بود. این کشور کوچک در کنار مملکت رستمیان قرار داشت که در ۱۴۴ ق / ۷۶۱ م، در پیرامون تاهرت در جنوب الجزیره کنونی تأسیس شده بود. در نتیجه بروز اغتشاش‌های گوناگون، خلیفه در ۱۸۶ ق / ۸۰۰ م، امیر ابراهیم بن اغلب را به فرمانداری مغرب گماشت و اندکی پس از آن، او از امتیازی برخوردار شد که در دستگاه خلافت، یک بدعت به شمار می‌رفت. خلیفه، در حالی که حق انتخاب فرمانداران و مطالبه خراج را برای خود

محفوظ داشت، به او این اختیار را داد که قدرت را به اخلاف خود منتقل کند. بدین ترتیب سلسله‌ای که در حین فرمانبرداری از بغداد خود مختار نیز بود، در داخل مرزهای امپراتوری تشکیل شد. نظر به وسعت امپراتوری اسلامی در زمان هارون الرشید و همچنین شکوفایی اقتصاد و تجملات درباری آن، بی تردید هارون الرشید یکی از مقتدرترین پادشاهان عصر خود بوده است. هارون الرشید در سال ۱۸۲ هجری قمری از مردم بیعت گرفت که مامون، بعد از امین خلیفه باشد، و برای تثبیت موقعیتش خطه خراسان را در اختیار او قرار داد. در سال ۱۹۲ در خراسان انقلابی رخ داد و گروهی از مخالفین بنی عباس بر علیه هارون قیام کردند. لذا هارون تصمیم گرفت برای سرکوبی آنها به طرف خراسان حرکت کند.

شنبه، ۵ سپتامبر ۲۰۰۹

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Esalat2006©Copyright

www.esalat.org